

عوامل ذهنی مؤثر در اندازه‌گیری قدرت و پیامدهای آن

ناصر هادیان^۱

احمد گل محمدی^۲

قدرت پدیده‌ای فراگیر است. این پدیده در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی - سیاسی کم‌وبیش حضور دارد و بسیاری از روابط شکل‌دهنده این زندگی قدرت محور هستند. این قدرت محوری به‌ویژه هنگامی برجسته‌تر شده و چه غالب پیدا می‌کند که دولت‌ها برقرار کننده روابط باشند. در واقع اکثر رفتار دولت‌ها در صحنه بین‌المللی رفتاری معطوف به قدرت است. آنها یا می‌خواهند قدرت خود را حفظ کنند یا آن را افزایش دهند.

باتوجه به همین جایگاه رفیع قدرت در روابط میان دولت‌ها و قدرت‌مداری اکثریت قریب به اتفاق کردارها، روابط و مناسبات دولت‌ها، قاعداً هر دولت باید تصویری از سلسله‌مراتب قدرت در نظام جهانی و جایگاه خود در این سلسله‌مراتب داشته باشد. این

۱. دکتر ناصر هادیان استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

۲. احمد گل محمدی نامزد دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران است.

تصویر با مشخص کردن جایگاه دولت و دولت‌های دیگر در نظام قدرت، متولیان سیاست خارجی را در اتخاذ رفتارهای مناسب یاری می‌کند. بنابراین، تصویر موردنظر هر اندازه دقیق‌تر و روشن‌تر باشد، میزان موفقیت در تأمین هدف اصلی (حفظ یا افزایش قدرت ملی) بیشتر خواهد بود.

برای این اندازه‌گیری روش‌ها، ابزارها و الگوهایی وجود دارد و کشورها می‌توانند با کاربست آنها جایگاه خود را در سلسله‌مراتب قدرت پیدا کنند. گرچه انواع مختلفی از این‌گونه روش‌ها، ابزارها و الگوها وجود دارد، اما با هدف واحدی به کار بسته می‌شوند: آنها باید روشن کنند که اولاً، قدرت چیست و چه عناصری دارد؛ ثانیاً، در سلسله‌مراتب اهمیت و کارایی، این عناصر از چه جایگاهی برخوردارند؛ و ثالثاً، چگونه می‌توان این عناصر را به درستی اندازه‌گیری کرد. اگر پاسخ‌های معتبری به این سه پرسش داده شود، بی‌گمان می‌توان تصویری واقع‌نما از سلسله‌مراتب قدرت در نظام جهانی در زمانی معین ترسیم کرد.

گرچه از لحاظ منطقی اندازه‌گیری میزان قدرت هر کشور و ترسیم تصویری واقع‌نما و معتبر از سلسله‌مراتب قدرت در نظام جهانی امکان‌پذیر است، در عالم واقع معمولاً چنین امکانی فعلیت نمی‌یابد. داده‌های تاریخی حکایت از آن دارند که تصاویر کشورها از سلسله‌مراتب قدرت بسیار متفاوت است و اشتباه در محاسبه قدرت امری رایج است. به واقع در مواردی نه چندان اندک، کشورها پرمبنای برداشتی غیرواقع‌بینانه از قدرت خود و دیگران رفتار می‌کنند.

برآورد غیرواقع‌بینانه نتیجه سه عامل می‌تواند باشد. یکی از این عوامل اتخاذ روش نامناسب اندازه‌گیری قدرت است. دیربخی موارد امکان دارد که انتخاب روشی نامناسب برای اندازه‌گیری قدرت، به شکل‌گیری تصویری غیرواقع‌بینانه از قدرت بینجامد. عامل دوم به ماهیت خود قدرت مربوط می‌شود، زیرا قدرت پدیده‌ای پیچیده، کثیرالجنبه و نسبتاً مبهم

است. برخی عناصر تشکیل‌دهنده قدرت غیرعینی و اندازه‌ناپذیر هستند. عوامل ناشناخته و تصادفی هم وجود دارند که میزان و رابطه قدرت در عرصه بین‌المللی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بنابراین اندازه‌گیری قدرت اگر هم غیرممکن نباشد، دست کم کاری بسیار دشوار است و با دقیق‌ترین ابزارها و روش‌ها هم نمی‌توان همه عوامل و عناصر دخیل را شناسایی و اندازه‌گیری کرد:

حتی اگر اشخاصی که مسؤول سیاست خارجی یک دولت هستند، بسیار عاقل باشند و قدرت داور صائبی داشته باشند و بتوانند برکامل‌ترین و قابل‌اعتمادترین منابع اطلاعاتی متکی باشند، عوامل ناشناخته‌ای وجود دارد که محاسبات آنها را مخدوش می‌کند... عملاً هیچ‌گاه شرایط کمال فکری و اطلاعاتی در اختیار نیست. همه افرادی که اطلاعاتی در اختیار تصمیم‌گیرندگان در مورد مسائل خارجی می‌گذارند مطلع نیستند و همچنین همه اشخاصی که تصمیم می‌گیرند، از عقل سلیم برخوردار نیستند. بدین ترتیب وظیفه ارزیابی قدرت نسبی دولت‌ها برای حال و آینده به مجموعه‌ای از حدسیات در مورد آینده تبدیل می‌شود که بخشی از آنها بی‌تردید نادرست از کار درمی‌آیند و رویدادهای آتی صحت بخش دیگری از آنها را اثبات می‌کند (مورگنتا: ۹-۲۶۸).

ولی سومین و مهم‌ترین عوامل مخل اندازه‌گیری دقیق و واقع‌نمای قدرت ملی، ذهنی و روانی هستند که موضوع اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهد. اگر عوامل و متغیرهای دخیل در فرایند اندازه‌گیری قدرت را بر حسب سه عنصر موضوع شناخت (قدرت ملی)، روش و ابزار شناخت، و شناخت‌گر تقسیم‌بندی کنیم، می‌توان گفت که بیشترین و مؤثرترین عوامل و متغیرها به عنصر سوم تعلق دارند. این دسته از عوامل نه تنها مؤثر هستند، حذف آنها از فرایند اندازه‌گیری قدرت هم، نسبت به دو دسته عوامل دیگر، بسیار دشوار و حتی ناممکن است. بنابراین هرگونه تلاش برای ترسیم تصویری گویا از چگونگی اندازه‌گیری قدرت بدون توجه

به این جنبه مهم یا آنچه معمولاً ادراک^۱ نامیده می‌شود، موفقیت‌آمیز نخواهد بود. در ادامه بحث که به جنبه‌های ذهنی و روانی اندازه‌گیری قدرت اختصاص داده‌ایم، نخست به کلیاتی کوتاه درباره ادراک و اهمیت بررسی آن می‌پردازیم. سپس جایگاه و اهمیت تصورات، برداشت‌ها و دیگر ویژگی‌های ذهنی و روانی در سیاست خارجی و به‌ویژه در اندازه‌گیری قدرت را شناسایی می‌کنیم. در بخش بعدی بحث، منابع و عوامل ذهنی - روانی مؤثر در سنجش قدرت را محور بحث قرار می‌دهیم و در پایان هم می‌کوشیم به این پرسش پاسخ دهیم که عوامل نامبرده چگونه به سنجش‌ها و اندازه‌گیری‌های نادرست و غیرواقعی قدرت ملی می‌انجامند.

ادراک و ساخت ذهنی واقعیت

معمولاً ادراک همچون توانایی دیدن، شنیدن یا فهم چیزها، شیوه دیدن، فهم یا تفسیر چیزی و یا شیوه‌ای که مردم دنیای اطراف خود را می‌بینند و تفسیر می‌کنند تعریف می‌شود (Oxford Advanced Learners Dic, 1998; Beckman, 1984:95). پس ادراک تصویری از دنیای بیرون است که به واسطه ابزارها و توانایی‌های مختلف، در ذهن فرد نقش می‌بندد و مبنا و راهنمای تعامل و دادوستد او با پیرامون خود قرار می‌گیرد. این تصویر شرط لازم زندگی است و بدون آن انسان نخواهد توانست ارتباطی معنادار با دنیای پیرامون خود برقرار کند.

چیستی ادراک بر این نکته بسیار مهم دلالت دارد که واقعیت ساخته می‌شود. دسترسی مستقیم و بی‌واسطه به واقعیت‌های بیرونی امکان‌ناپذیر است و انسان آنها را در ذهن خود

1. Perception

بازسازی می‌کند. دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم ساخته ذهن خود ما است. البته برای انسان‌ها دشوار است بپذیرند که واقعیت را می‌سازیم و تصویرها و تصورات خود را عین واقعیت می‌پندارند. در حالی که واقعیت واحد است، به‌طور منطقی شاید به تعداد انسان‌های علاقمند به آن واقعیت تصاویری خاص و متفاوت وجود داشته باشد.

وجود برداشت‌ها و تصویرهای متعدد از واقعیتی واحد حکایت از این دارد که واقعیت را می‌توان به صورت‌های مختلف ساخت یا درک کرد. ادراک نوعی انتخاب است، زیرا همیشه شماری گزینه‌های ممکن وجود دارد که فرد با انتخاب یکی از آنها واقعیت را به گونه خاصی می‌سازد (باربر، ۱۳۷۴: ۳۰۳). به بیان دیگر واقعیت یا دنیای بیرونی دنیای مرموز است که به صورت‌های مختلف می‌توان رمزهای آن را گشود و هر فرد بنا بر توانایی‌ها و ویژگی‌های ذهنی خود آنها را می‌گشاید. ولی اگر برداشت‌ها و رمزگشایی‌های ممکن فراوانی وجود دارند گزینش یکی از آن امکان‌ها چگونه صورت می‌گیرد و فردی که در برابر گزینه‌های پرشمار قرار گرفته است، چگونه یکی از آنها را انتخاب می‌کند.

این پدیده را می‌توان با توسل به دو متغیر تبیین کرد: ساخت عینی واقعیت؛ ساخت ذهنی شناخت‌گر. گرچه امکان‌های دریافت و برداشت بسیار فراوان هستند، همه آنها درست و مشروع نیستند، زیرا واقعیت دارای یک ساخت عینی است که شمار برداشت‌های درست و مشروع و بنابراین محتمل را محدود می‌کند. ساخت ذهنی شناخت‌گر هم تعیین می‌کند که از میان امکان‌های مشروع محدود، کدام گزینه انتخاب شود. در این فرایند احتمال انتخاب گزینه‌ای بیشتر است که به حداکثر وجه ممکن با ساخت ذهنی فرد هماهنگ بوده و انتخاب آن مستلزم کمترین تعدیل و بازسازی در ساخت ذهنی باشد (de Rivera, 1968: 43-44, 22).

ساخت ذهنی در یک دوره زمانی بسیار طولانی شکل می‌گیرد و مراحل مختلف زندگی فرد، حتی مرحله پیش از تولد، به نحوی از انحا در شکل‌گیری ذهنیت موثر هستند. در

هر مرحله از زندگی شرایط، منابع و مصالح مختلفی فراهم می‌شود و فرد با استفاده از اینها شخصیت و ذهنیت خود را به تدریج و نسبتاً ناآگاهانه می‌سازد. پس اجزا و عناصری مانند باورها، ارزش‌ها، تصورات پیشین و اصول متافیزیکی که نظام ذهنی فرد را تشکیل می‌دهند نتیجه داد و ستدها و اندرکنش‌های بسیار طولانی مدت و گوناگون با دنیای بیرون و دخالت متغیرهای فراوان است. بی‌گمان ذهنیتی که این‌گونه شکل گرفته باشد، بسیار سخت، متصلب و غیر منعطف خواهد بود (de Rivera, 1968: 23).

اگر مبنای عمل انسان‌ها نه خود واقعیت بلکه تصویری از آن باشد که در چارچوب نظام ذهنی سخت و متصلب فرد ساخته می‌شود، درک و تبیین درست رفتارها، رویدادها و تحولات در عرصه‌های مختلف زندگی، نیازمند بررسی و تحلیل ساخت ذهنی انسان‌هایی است که به صورت مستقل یا در قالب نهادها و سازمان‌ها در آن عرصه دخیل و فعال هستند. عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل نیز از این قاعده مستثنی نیست و باید برای درک بهتر رفتار بازیگران و متولیان مختلف این عرصه، متغیرهای ذهنی دخیل در برداشت‌ها و تصورات آنها را به دقت بررسی کرد.

نقش و اهمیت ساخت ذهنی و ادراک در سیاست خارجی

سیاست خارجی به صورت‌های مختلف تعریف می‌شود؛ ابزارهایی که ملت‌ها برای رسیدن به اهداف خود در عرصه سیاست بین‌الملل انتخاب می‌کنند (Cottam, 1986:334) کنش‌ها یا استراتژی‌هایی برای کنش به سود حکومت‌های خود از طریق پایان دادن، کاهش دادن، حفظ کردن یا گسترش دادن همکاری و ستیز (Knorr, 1975: 29)؛ بخشی از سیاست ملی یک دولت در ارتباط با کشورهای دیگر که بر ادراکات پیشین از منفعت ملی استوار است و عنصر اساسی در فرایند تحصیل و حفظ اهداف و منافع درک و تعریف شده به شمار می‌آید

(Padelford and Lincoln, 1962: 197)؛ استراتژی‌های حکومت‌ها برای هدایت کنش‌هایشان در صحنه بین‌المللی (Goldstein, 1994: 95).

باتوجه به این‌گونه تعریف‌های مختلف می‌توان سه ویژگی کلی را برای سیاست خارجی برشمرد: مجموعه‌ای از استراتژی‌ها یا کنش‌ها است؛ با روابط میان دولت‌ها سروکار دارد؛ و معطوف به هدف یا اهدافی از پیش تعیین شده است. پس سیاست خارجی مجموعه‌ای از استراتژی‌ها یا کنش‌ها است که هر کشور در روابط خود با کشورهای دیگر اتخاذ می‌کند تا به هدف یا اهداف از پیش تعیین شده خود برسد. این استراتژی‌ها یا کنش‌ها مسبوق به اطلاعاتی‌گزینه‌شده است و از این رو بسیاری پژوهشگران و نظریه‌پردازان مدعی هستند که سیاست خارجی هر کشور، به صورت‌های مختلف تحت تأثیر چشمگیر ادراک‌ها و برداشت‌ها قرار می‌گیرند (Hocking and Smith, 1995: 30; Vasquez, 1998: 344). در سطور آتی این ادعا را بررسی خواهیم کرد.

چنان‌که اشاره شد سیاست خارجی هر کشور متشکل از تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات کم و بیش برنامه‌ریزی شده مبتنی بر اطلاعات مختلف است. این اطلاعات نه تنها‌گزینه‌ش و پردازش می‌شوند بلکه در چارچوب نوعی برداشت و تصویر کلی از دنیای روابط و نظام بین‌الملل مورد تجزیه و تحلیل و تفسیر قرار می‌گیرند. به بیان روشن‌تر، در اغلب موارد، هر اقدامی در چارچوب سیاست خارجی کشورها آخرین مرحله از مجموعه عملیاتی است که به صورتی مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر برداشت، ادراکات و تصورات ناشی از ساخت ذهنی غالب و مسلط قرار می‌گیرد. پس برای پی‌بردن به نقش و اهمیت ساخت ذهنی و ادراک در سیاست خارجی باید تأثیر آن را در تک تک مراحل نامبرده (برداشت و تصویر کلی از روابط و نظام بین‌الملل، دریافت و تفسیر اطلاعات، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و اقدام) شناسایی و مورد بررسی قرار داد.

بی‌تردید در هر کشور برداشت یا تصویری کلی از نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد که در حکم راهنمای دستگاه و گردانندگان سیاست خارجی است و بدون آن، دولت‌ها در درک دنیای خارجی و برقراری ارتباط با آن دچار سردرگمی خواهند شد. اجزا و عناصر تشکیل دهنده این‌گونه برداشت‌ها یا تصاویر پاسخ‌های پرسش‌هایی بنیادی هستند که برای هر سیاستمدار و متولی سیاست خارجی مطرح می‌شود. در واقع کارگزاران سیاسی بر پایه چنین نظام‌های معنایی مسلط، در مورد هست و بایست نظام بین‌الملل و جایگاه کشور خود در آن نظام موضع‌گیری می‌کنند.

بخش مهمی از برداشت و تصور کلی به ساخت نظام بین‌المللی معطوف است و از قطب بندی‌ها، شکاف‌ها و اختلاف‌های موجود و ممکن حکایت دارد. در این تصویر کلی، اصل و منطق حاکم بر عملکرد نظام و هدف و انگیزه اصلی رفتار واحدهای تشکیل دهنده نظام بین‌الملل مشخص شده است. ماهیت قدرت و جایگاه آن در نظام بین‌الملل دیگر موضوع مهم مطرح و روشن شده در نظام معنایی مورد بحث است. در این نظام همچنین تصویری از سلسله‌مراتب قدرت و چشم‌انداز تغییر و تحول در این زمینه و زمینه‌های دیگر ترسیم می‌شود.

گرچه آنچه برداشت، تصور، تصویر و یا نظام معنایی کلی نامیده‌ایم تغییر ناپذیر نیست ولی یک جامعه مسلط و نهادینه‌شونده به سختی متحول شده یا جای خود را به نظام معنایی دیگری می‌دهد (Mingst, 1999: 153). بیان فرایند پیدایش، گسترش و مسلط شدن آنها نیازمند پژوهشی مستقل است، ولی باید یادآور شد که به هر حال این فرایند در واقع تابعی از فرایند شکل‌گیری و نهادینه شدن ساخت فکری فردی و جمعی در جامعه‌ای معین است. در واقع موثرترین متغیر در شکل‌گیری و نهادینه شدن یک تصویر کلی از نظام بین‌الملل،

ساخت فکری فردی و جمعی ویژگی بخش جامعه به ویژه دست اندرکاران اصلی نظام سیاسی کشور است.

ساخت فکری نه تنها تعیین‌کننده تصویری کلی از نظام بین‌الملل است، در فرایند دریافت، تجزیه و تحلیل و تفسیر اطلاعات نیز تأثیری مستقیم و غیرمستقیم دارد. طراحان سیاست خارجی یک کشور همواره با اطلاعات بسیار فراوان و گوناگونی درباره دنیای پیرامون خود، از جمله اطلاعاتی درباره رفتارها و تحولات دیگر کشورها، اختلافات و ستیزها، اختراعات و پیشرفت‌های فنی، رویارو هستند. بنابراین آنان که برای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های خود به این‌گونه اطلاعات نیاز دارند و نمی‌توانند همه اطلاعات مربوط را مورد استفاده قرار دهند، ناگزیر دست به گزینش می‌زنند. بی‌گمان ساخت ذهنی و تصورات افراد در چنین گزینشی دخالت دارد.

از دیدگاه نظریه‌پردازان و پژوهش‌گران مختلف در این‌گونه شرایط که فرد با حجم عظیمی از اطلاعات رویارو است و راهی جز گزینش ندارد معمولاً بر مبنای اصول روانشناختی به گزینش اطلاعات دست می‌زنند نه مطابق قواعد منطقی که مکاتبی مانند واقع‌گرایی مورد تأکید قرار می‌دهند (Jervis, 1975: 215). در این مورد مهم‌ترین اصل روانشناسی اصل حداقل تناقض یا حداقل بازسازی است. به عبارتی انسان‌ها معمولاً اطلاعاتی را وارد بخش تحلیل ذهنی خود می‌کنند که با باورها، عقاید و مفروضاتشان تناقض نداشته یا حداقل تناقض را داشته باشند و ورود این‌گونه اطلاعات به حداقل بازسازی ذهن نیازمند باشد (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۲۶). پس در این فرایند شاید بخش زیادی از اطلاعات کنار گذاشته می‌شود.

تأثیر ذهنیت بر گزینش اطلاعات به ویژه هنگامی بیشتر می‌شود که فرد یا افراد در شرایط بحرانی و پراضطراب قرار داشته باشند. در چنین شرایطی ظرفیت و توانایی فرد در

دریافت اطلاعات جدید و ناهمخوان بسیار کاهش می‌یابد و او به پذیرش اطلاعات اندک و همخوان با تصورات و ذهنیت خود بسنده می‌کند (Vasquez, 1998: 159-60). مثلاً در جریان جنگ جهانی دوم دقیقاً پیش از حمله ژاپنی‌ها به پرل‌هاربر، هواپیمایی بدون علامت در آسمان ظاهر شد ولی چون آمریکایی‌ها انتظار نداشتند مورد حمله ژاپن قرار گیرند، این هواپیماها را چندان جدی نگرفتند. در واقع چون اطلاعات جدید (گزارش پرواز هواپیماها) با ذهنیت سیاست‌گذاران آمریکا (نامحتمل بودن حمله ژاپن به آمریکا) همخوانی نداشت، از ورود آن به بخش تحلیلی ذهن خود خودداری کردند (Knorr, 1975: 153).

افزون بر گزینش و دریافت اطلاعات، در مرحله پردازش، تحلیل و تفسیر اطلاعات هم در ذهنیت و تصورات پیشین موثر است. در این مرحله فرد همان اطلاعات و پیام‌های گزینش شده مربوط به واقعیت‌های بیرونی را بر طبق ساخت ذهنی خود تفسیر و ادراک می‌کند و بسته‌های اطلاعاتی را به سلیقه ذهنی خود می‌گشاید. در این فرایند ساخت ذهن باعث تغییر معنای اطلاعات دریافتی می‌شود و اطلاعات پیچیده را به گونه‌ای بازسازی و ساده می‌کند که در قالب تصورات و نظام معنایی فرد بگنجد (Cottam, 1986: 26, 33). هر فرد اطلاعات را به گونه‌ای خاص تفسیر می‌کند و در نتیجه واقعیت را به صورتی متفاوت می‌بیند.

اگر ساخت ذهنی و تصورات فرد چنین تأثیری تعیین کننده در شکل‌گیری تصویری کلی از نظام بین‌الملل، و گزینش و تفسیر پیام‌ها و اطلاعات داشته باشد، ناگفته پیداست که دیگر مراحل عملیاتی رایج در سیاست خارجی هر کشور را نیز کم‌وبیش تحت تأثیر قرار خواهد داد، زیرا هر کدام از این عملیات زنجیروار به یکدیگر مربوط هستند. هرگونه برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و اقدام نیازمند حداقلی از اطلاعات است و از آنجا که این اطلاعات در چارچوب ساخت ذهنی معین گزینش و تفسیر می‌شود، آن مراحل عملیاتی نیز به نوعی

ذهنیت محور هستند، هر چند که شدت و ضعف این ذهنیت محوری از موردی به موردی و از مرحله‌ای به مرحله دیگر متفاوت است.

به هر حال نکات بیان شده جملگی حکایت از آن دارد که ذهنیت، ادراک و تصورات ذهنی تأثیری فراگیر، پایدار و عمیق در سیاست خارجی دارد و بدون توجه کافی به این جنبه، تبیین مناسب و دقیق پدیده‌های مرتبط امکان‌پذیر نخواهد بود. این نکته به اندازه‌ای اهمیت دارد که اکثر قریب به اتفاق پژوهش‌گران عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل به صورت‌های مختلف آن را مورد تأکید قرار داده‌اند. آنان ضمن نقد مکاتب مدعی جایگاه محوری منطق و معیارهای عام و عینی در سیاست خارجی، ادعا می‌کنند که سیاست خارجی به نحوی چشمگیر و گریزناپذیر بر تفسیر و تعبیر استوار است (Jervis, 1976; Vasquez, 1998; Hocking and Smith, 1990: 30). مواضع و ادعاهای سازه‌انگاران مصداق برجسته چنین نگرشی در روابط بین‌الملل است.

سازه‌انگاران بر نقش تصورات و ادراکات بسیار تأکید می‌کنند و مدعی هستند که «واقعیت» ساخته می‌شود. بنابراین از دیدگاه آنان اگر ما خواهان درک سیاست بین‌الملل هستیم، باید ابزارها و شیوه‌هایی را که بازیگران نظام بین‌الملل به واسطه آنها دنیای بیرون را درک و تفسیر می‌کنند، شناسایی و بررسی کنیم. الکساندر ونت، با مثالی، این موضوع را بیان می‌کند:

از نظر ایالات متحده، پنج سلاح هسته‌ای کره شمالی خطرناک‌تر از ۵۰۰ سلاح هسته‌ای انگلیس است. زیرا انگلیسی‌ها دوستان ایالات متحده هستند ولی کره شمالی‌ها نیستند، و دوستی و دشمنی محصول ادراکات مشترک است. (Wendt, 1995: 73)

اهمیت ادراک و برداشت در اندازه‌گیری قدرت

چنان‌که در بحث از ذهنیت محوری کلی سیاست خارجی بیان کردیم، ساخت ذهنی جمعی و فردی با شکل دادن به یک برداشت و تصویر کلی از نظام و روابط بین‌الملل، گزینش، پردازش و تفسیر اطلاعات و پیام‌ها را تحت تأثیر قرار داده، سمت و سویی معین به برنامه ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های مختلف می‌دهد. ساز و کار عملی نامبرده در مورد اندازه‌گیری قدرت ملی هم مصداق می‌یابد: اندازه‌گیری قدرت ملی خود و دیگران برپایه اطلاعات گزینش و تفسیر شده صورت می‌گیرد و همین گزینش و تفسیر‌گریزناپذیر نیز تابعی از ساخت و نظام معنایی مسلط هر جامعه است.

برداشت و تصویر کلی از نظام بین‌الملل که سیاست خارجی هر کشور به نحوی از انحاء بر آن استوار می‌شود، دربرگیرنده برخی اصول، مفاهیم، باورها، پیش‌فرض‌ها و رهیافت‌های بنیادی است. از مهمترین مولفه‌های این تصویر که در قبیل فهرست‌وار بیان شد، مفهوم محوری قدرت و مفاهیم و مسائل مرتبط با آن است. دست‌اندرکاران سیاست خارجی پاسخ برخی پرسش‌های بنیادی درباره ماهیت و ویژگی‌های قدرت را به واسطه این تصویر و برداشت کلی پیدا می‌کنند و بر مبنای همان پاسخ‌ها به سنجش و اندازه‌گیری قدرت ملی می‌پردازند. درواقع اندازه‌گیری قدرت ملی تحت تأثیر نگرش کلی به قدرت (ملی) است که آن هم معمولاً در چارچوب نگرش کلی تر به نظام بین‌المللی قرار دارد.

این نگرش کلی در درجه نخست و به صورتی ضمنی یا آشکار، تعیین می‌کند که قدرت چیست و چگونه می‌توان آن را تعریف کرد. بر پایه همین تعریف و مفهوم بندی، ویژگی‌های قدرت ملی مانند نسبی بودن، سیال و متغیر بودن، پیچیدگی و کثیرالجنبه بودن و ویژگی‌هایی از این قبیل شناسایی می‌شود. شناسایی عناصر و منابع قدرت نیز براساس تعریف و مفهوم بندی قدرت صورت می‌گیرد. بنابراین همه مراحل لازم برای اندازه‌گیری

قدرت، مستقیم یا غیر مستقیم، تحت تأثیر نگرش کلی به نظام بین‌الملل و قدرت قرار می‌گیرد که در سنجش قدرت باید به این نکته مهم توجه داشت.

تأثیر برداشت‌ها و نگرش‌های ذهنیت محور بر سنجش و اندازه‌گیری قدرت ملی به صورت‌های مختلف نمود می‌یابد و به تبع برداشت و نگرش معین، تصویری متفاوت از سلسله‌مراتب قدرت ملی ترسیم می‌شود. به بیان دیگر هر تعریف و برداشتی از قدرت و ویژگی‌های قدرت را بپذیریم، در انتخاب روش و ابزار اندازه‌گیری قدرت و کاربست آن مؤثر بوده، نتیجه را تغییر خواهد داد. پس هر اندازه متغیرهای ذهنی و روانی در فواید اندازه‌گیری قدرت دخیل باشند، احتمال محاسبات نادرست افزایش می‌یابد و از میزان واقع‌نمایی نتایج حاصله کاسته می‌شود که داده‌های تاریخی هم مویذ چنین ادعایی هستند. در سطور آتی مصادیق برجسته اشتباهات و ابهامات را بیان خواهیم کرد.

بی‌تردید یکی از ویژگی‌های اصلی قدرت ملی نسبی بودن آن در رابطه با زمان، موقعیت و کشورهای دیگر است. جایگاه هر کشور در سلسله‌مراتب قدرت ملی با گذشت زمان از موقعیتی به موقعیت دیگر و در قیاس با کشورهای مختلف تغییر می‌یابد. ممکن است در طول زمان یک کشور نتواند قدرت خود را به اندازه کشورهای دیگر افزایش داده، جایگاه خود را حفظ کند. همچنین شاید کارایی و تأثیر عنصر یا عناصری از قدرت ملی در شرایط و موقعیت‌های مختلف یکسان نباشد (Russett and Starr, 1992: 135). از این نکته نیز نباید غافل بود که قدرتمندتر بودن یا نبودن کشوری معین به کشور یا کشورهایی که معیار سنجش است بستگی دارد (عامری، ۱۳۷۴: ۳-۳۲۲).

بنابراین هرگاه برداشت و تصور کلی از نظام بین‌الملل که نگرش کلی به وجوه مختلف قدرت ملی هم بخشی از آن است در برگیرنده این ویژگی‌ها و ظرایف نباشد و حساسیت و آگاهی لازم در رابطه با نسبییت قدرت را ایجاد نکنند، معمولاً گزینش، تجزیه و تحلیل و تفسیر

اطلاعات و پیام‌ها به گونه‌ای صورت می‌گیرد که اعتبار و واقع‌نمایی سنجش و اندازه‌گیری قدرت کاهش می‌یابد. در چنین شرایطی برداشت و تصور کلی مبتنی بر ساخت ذهنی مسلط و غالب مانع از آن می‌شود که سه متغیر نامبرده در پردازش اطلاعات و بنابراین در اندازه‌گیری قدرت دخالت داده شوند و به همین دلیل سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران نمی‌توانند جایگاه واقعی خود و یا کشورهای دیگر را در سلسله‌مراتب قدرت به درستی مشخص کنند.

مورگنتا در بحث از اشتباهات رایج در ارزیابی و سنجش قدرت، غفلت از نسبی بودن قدرت را یکی از اساسی‌ترین و رایج‌ترین خطاهای سیاست بین‌الملل می‌داند:

«دولتی که در لحظه خاصی از تاریخ خود را در اوج قله قدرت می‌یابد به‌طور خاص در معرض این وسوسه قرار می‌گیرد که نسبی بودن قدرت را فراموش کند... سیاست خارجی مبتنی بر این مفروضات، مخاطرات عظیمی در بر دارد، زیرا این واقعیت را نادیده می‌گیرد که قدرت فائده آن دولت تنها تا حدی برآیند خصایص خود آن است، و تا حدی نیز نتیجه خصایص سایر دولت‌ها در مقایسه با خصایص آن دولت می‌باشد» (مورگنتا، ۲۷۲: ۱۳۷۴).

گویاترین نمونه‌ای که مورگنتا برای اثبات ادعای خود می‌آورد به فرانسه مربوط می‌شود. از دیدگاه او در پایان جنگ جهانی اول فرانسه، نیرومندترین کشور از لحاظ قدرت نظامی، در صدر قرار داشت ولی پس از آن در سلسله‌مراتب قدرت نظامی تنزل کرد، در حالی که تا آغاز جنگ جهانی دوم همچنان قدرتمندترین کشور تلقی می‌شد. در واقع سیاستمداران فرانسوی «به جای آنکه ارتش فرانسه در سال ۱۹۳۷ را با ارتش آلمان در همان سال مقایسه کنند، ارتش فرانسه را در سال ۱۹۳۷ با ارتش فرانسه در سال ۱۹۱۹... مقایسه می‌کردند» (مورگنتا، ۲۷۱: ۱۳۷۴).

پیچیدگی و کثیرالجنبه بودن دیگر ویژگی قدرت ملی است. اکثر پژوهش‌گران مختلف که در شناسایی وجوه، عناصر و منابع پرشمار و گوناگون قدرت بسیار کوشیده‌اند،

پیچیده بودن قدرت را همواره مورد تاکید قرار می‌دهند و سنجش دقیق‌تر قدرت ملی را در گرو آگاهی از این پیچیدگی می‌دانند. به نظر آنان باید این قدرت پیچیده و کثیرالجنبه را به صورت یک کل در نظر گرفت، زیرا تک تک اجزا و منابع قدرت در کلیت پیچیده قدرت ملی ایفای نقش می‌کنند و تنها در این چارچوب می‌توان آنها را ارزیابی کرد (فرانکل، ۱۳۷۳: ۱۴۷).

ولی تصورات و برداشت‌های ذهنی معمولاً انطباق چندانی با واقعیت‌های پیچیده بیرونی ندارند. ساخت ذهن و نظام معنایی مسلط در یک جامعه هر اندازه هم پیچیده باشند نمی‌توانند پیچیدگی‌های عالم واقع را به خوبی منعکس کنند و یکی از سازوکارهای ذهنی و روانی افراد هم ساده سازی واقعیت و ادراک و بازسازی واقعیت ساده شده است (Cottam, 1986: 33). همین عامل باعث می‌شود در گزینش، پردازش و تفسیر اطلاعات معطوف به قدرت ملی نه تنها نوعی جزئی‌نگری و گریز از همه‌جانبه‌نگری صورت گیرد، بلکه از راه‌یابی اطلاعات دال بر پیچیدگی قدرت جلوگیری شود. در این مورد هم گزینش و تفسیر اطلاعات بر پایه باور و ذهنیت فرد صورت می‌گیرد و اطلاعات جدید، ناهمخوان و پیچیده از عهده تغییر و اصلاح ساخت ذهنی بر نمی‌آیند (de Rivera, 1986: 23).

جزئی‌نگری و ساده‌انگاری ناشی از برداشت‌ها و نگرش‌های مسلط به بهترین وجه در اهمیت دادن به یک منبع یا عنصر قدرت ملی نمود می‌یابد. در برخی موارد ساخت ذهنی مسلط به گونه‌ای است که یکی از منابع قدرت بسیار مؤثر و کارآمد به شمار می‌آید و به همین دلیل در سنجش قدرت ملی وزن و اهمیت بیشتری برای آن در نظر گرفته می‌شود. این منبع ممکن است موقعیت ژئوپولیتیک کشور یا قدرت نظامی آن باشد (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۸۱). البته این‌گونه اشتباهات در محاسبات دو وجه دارد. از سویی به یک یا چند عامل بیش از حد معمول اهمیت داده می‌شود و از سوی دیگر ارزش واقعی عوامل در منابع دیگر کمتر از میزان واقعی برآورد می‌شود که معمولاً برای کشورها زیان‌بار است.

قدرت نه تنها کلیتی پیچیده و کثیرالجنبه است بلکه همواره تحول و تغییر می‌یابد. دگرگونی‌ها و تحولات گوناگون در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کم و بیش تأثیر و اهمیت منابع و عناصر تشکیل‌دهنده قدرت را تغییر داده، باعث جابه‌جایی کشورها در سلسله‌مراتب قدرت ملی می‌شوند. مثلاً یک نوآوری در ساخت جنگ‌افزار یا فن‌آوری‌های ارتباطی شاید معادلات نظامی را کاملاً درهم بریزد و اعتبار محاسبات پیشین را بسیار کاهش دهد. این تحول و پویایی ویژگی بخش دیگر منابع و عناصر قدرت، مانند قدرت اقتصادی، قابلیت بسیج و کاربرد منابع و حتی منابع غیرمادی و نامحسوس قدرت ملی نیز هست. بنابراین در سنجش و اندازه‌گیری قدرت ملی باید پویایی و تحول آن را کاملاً مدنظر قرار داد. (Tellis, 2000: 4-5, 9).

در این مورد هم شاید ساخت ذهنی غالب و تصورات مبتنی بر آن، فرایند اندازه‌گیری قدرت ملی را به اطلاعات و داده‌هایی محدود کند که به خوبی نشانگر دگرگونی و پویایی قدرت ملی و عناصر و منابع مختلف آن نیستند. در چنین شرایطی تغییرات شکل گرفته در وزن و اهمیت عناصر قدرت مورد بی‌توجهی یا کم‌توجهی قرار می‌گیرند و به همین دلیل معمولاً افزایش قدرت کشورهای دیگر که مترادف با کاهش قدرت کشوری معین است نادیده گرفته می‌شود. پژوهشگران و صاحب‌نظران این نکته را مورد تأیید قرار می‌دهند که ساخت ذهنی و ویژگی‌های روانی معمولاً باعث می‌شود تا فرد اطلاعاتی را گزینش و در تحلیل خود وارد کند که با اطلاعات قبلاً اخذ شده، از جمله در مورد میزان قدرت ملی، همخوانی داشته، او را به نتایجی مانند نتایج گذشته رهنمون شود (Mingst, 1999: 153).

آنچه تاکنون بیان کرده‌ایم درباره تأثیر ساخت ذهنی و برداشت‌ها و تصورات بر اندازه‌گیری منابع و عناصر قدرت ملی بوده است، ولی چنانکه در تعریف قدرت اشاره شد، علاوه بر منابع و امکانات، وجود دست کم دو واحد (فرد، گروه و یا کشور) هم برای

شکل‌گیری یک رابطه قدرت محور ضرورت دارد. سخن گفتن از قدرتمند بودن فرد، گروه یا کشوری در خلأ و بدون تصور افراد، گروه‌ها یا کشورهای دیگر کاملاً بی‌معناست. قدرت کیفیتی رابطه محور است و شکل‌گیری چنین رابطه‌ای بدون وجود حداقل دو طرف رابطه امکان‌پذیر نیست. بنابراین در بررسی عوامل ذهنی روانی مؤثر بر اندازه‌گیری قدرت ملی باید به این نکته هم توجه کرد.

اگر قدرت پدیده‌ای رابطه محور باشد، بی‌گمان علاوه بر منابع و قابلیت‌هایی که طرف‌های رابط در اختیار دارند، تصور و برداشت آنان از خود و دیگران نیز در تعیین روند رابطه و به ویژه نتیجه آن مؤثر است. حتی برخی نظریه‌پردازان بر این باور هستند که همین جنبه ذهنی - روانی قدرت بسیار تعیین‌کننده‌تر از منابع و عناصر مادی و شبه‌مادی قدرت است. از چنین دیدگاهی، اگر بازیگری قدرتمند تلقی شود و خود بداند که دیگران چه تصویری درباره او دارند این تصور قطعاً در رفتار بازیگر و نتیجه رابطه قدرت محور او با دیگران مؤثر خواهد بود (Wrong, 1993: 12-13).

بنابراین در اندازه‌گیری قدرت ملی، برداشت و تصور کشورها از قدرت ملی خود و دیگران را باید به دقت ارزیابی و روشن کرد که چه عوامل ذهنی و روانی در این ارزیابی مؤثر هستند و کشورها چگونه از تصورات و برداشت‌های خود آگاه می‌شوند. از آنجا که قدرت یک ملت شاید به میزان زیادی به تصور دیگر کشورها از قدرت آن کشور یا حتی به تصور آن کشور از تصور کشورهای دیگر درباره خود بستگی داشته باشد، این جنبه ذهنی و روانی قدرت بسیار مهم است و بسیاری از اقدامات فاجعه‌بار کشورها را می‌توان با توجه به این جنبه تبیین کرد. (Stoessinger, 1991: 27).

کشورها نه تنها در اندازه‌گیری منابع و قابلیت‌های خود و دیگران به خطا می‌روند، درک و ارزیابی اطلاعات و پیام‌های معطوف به تصور برداشت کشورها از میزان قدرت

یکدیگر هم دچار اشتباه می‌شوند. در برخی موارد این گونه اشتباهات نتیجه تلاش آگاهانه کشوری معین برای گمراه ساختن دیگران است. در چنین مواردی یک کشور آگاهانه تلاش می‌کند اطلاعات و داده‌هایی در اختیار دیگران قرار دهد تا آنان نتوانند برداشت و تصور این کشور از قدرت کشورهای دیگر را به درستی ارزیابی کنند (Jensen, 1982: 43-44). مثلاً امکان دارد کشور الف در واقع کشور ب را قدرتمندتر از خود بداند ولی این تصور را القا کند که کشور ب را کشوری بسیار ضعیف می‌داند، یا برعکس. احتمال دارد در این صورت کشور ب یا کشورهای ذی‌علاقه دیگر در ارزیابی و درک تصور و برداشت از کشور الف دچار مشکل و حتی خطا شوند.

ولی موارد دیگری هم وجود دارد که ساخت ذهنی مسلط، به طرق مختلف امکان ارزیابی دقیق و درست‌تر برداشت و تصور کشورها از قدرت یکدیگر را کاهش می‌دهد و تصورات ما را از خودمان و دیگران مخدوش می‌سازد. یکی از این موارد گرایش به نوعی تصور معکوس است. در چارچوب این تصور فرد معمولاً میل دارد ویژگی‌هایی را به دشمنان خود نسبت دهد که نقطه مقابل ویژگی‌های خود هستند. برخی پژوهشگران بر این باورند که گرایش به تصور معکوس در مورد کشورها هم مصداق می‌یابد و همین گرایش باعث می‌شود تاگزینش، پردازش و تفسیر اطلاعات و پیام‌های مربوط به برداشت کشورها از قدرت یکدیگر به درستی صورت نگیرد (Mingst, 1999: 153).

یکی دیگر از ویژگی‌های ادراک، میل به این باور است که کشورهای دیگر جنگ طلب‌تر و سیتزه‌جو تر از ما هستند. همچنین این تصور که دیگران متمرکزتر، منظم‌تر و هماهنگ‌تر از ما رفتار می‌کنند در بین سیاستمداران و متولیان سیاست خارجی معمول است. افزون بر این بر پایه نتایج برخی پژوهشگران، کشورها به سختی باور می‌کنند که کشورهای دیگر از آنها می‌ترسند و به همین دلیل حتی روشن‌ترین پیام‌ها و اطلاعات حاکی از چنین

ترسی را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند (Rourke, 1993: 129-30).
به هر حال همه این گرایش‌ها و گرایش‌های مشابه دیگر، به صورت‌هایی مختلف،
ارزیابی واقع بینانه برداشت‌ها و تصورات کشورها از قدرت یکدیگر را مخدوش ساخته،
زمینه خطاهای مختلف در اندازه‌گیری قدرت را فراهم می‌سازند.

پیامدهای سنجش و اندازه‌گیری غیرواقع بینانه قدرت ملی

بخش مهمی از اطلاعات بسیار فراوان و گوناگون که پایه تدوین برنامه و استراتژی در
دستگاه سیاست خارجی هر کشور را تشکیل می‌دهد به قدرت ملی و وجوه مختلف آن
مربوط می‌شود. کشورها بر پایه این گونه اطلاعات تصویری از سلسله‌مراتب قدرت ترسیم و
جایگاه خود را در این سلسله‌مراتب تعیین می‌کنند. تعیین کننده‌ترین متغیر دخیل در رفتار
کشورها همین تصویر مبتنی بر اندازه‌گیری قدرت ملی است و آنها در درجه نخست با توجه به
قدرت خود و دیگران تصمیم‌گیری و اقدام می‌کنند. (قوام، ۱۳۷۳: ۱۲۷)

پس می‌توان گفت اندازه‌گیری قدرت ملی و تعیین جایگاه هر کشور در سلسله‌مراتب
قدرت یکی از پیش نیازهای اصلی برنامه‌ریزی و تدوین استراتژی در سیاست خارجی است
که درباره روش و ابزار این اندازه‌گیری به تفصیل سخن گفتیم. درباره متغیرهای ذهنی و روانی
دخیل در اندازه‌گیری قدرت هم که صحت، سقم، اعتبار و اندازه‌گیری قدرت تا حدود زیادی به
آنها بستگی دارد، مطالبی بیان کردیم و گفتیم که این عوامل چگونه موجب اشتباه در سنجش
قدرت ملی کشورها می‌شود. اکنون با توجه به اهمیت قدرت ملی و امکان و احتمال خطا در
اندازه‌گیری آن، پیامدهای ارزیابی‌های نادرست قدرت ملی را به اختصار بیان خواهیم کرد.

پیامدهای اشتباه در محاسبه قدرت ملی خود و دیگران بی‌شمار و گوناگون هستند.
اهمیت و گستره پیامدها نیز بسیار متفاوت است. مورخان تاریخ روابط بین‌الملل از مواردی

یاد می‌کنند که یک اشتباه کوچک در محاسبه قدرت به جنگی خانمان‌سوز انجامیده و یا اشتباهی فاحش، در نتیجه اشتباه دولت‌های دیگر چندان بحران آفرین نشده است (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۶۹). به دلیل همین تعدد و تنوع شناسایی و دسته‌بندی پیامدهای سنجش غیرواقعی قدرت ملی بسیار دشوار است و پژوهشگران روابط بین‌الملل هم معمولاً به تاکید بر اهمیت موضوع و اشاره به برخی موارد تاریخی بسنده می‌کنند. ولی در این پژوهش گامی فراتر نهاده با توجه به بسامدی پیامدها، برای شناسایی و دسته‌بندی آنها خواهیم کوشید.

اگر برداشت و تصور دولت‌ها از قدرت و جایگاه خود و دیگران در نظام بین‌الملل را تعیین‌کننده‌ترین متغیر در تدوین برنامه و استراتژی بدانیم، بر پایه محورها و عناصر اصلی برنامه‌ها و استراتژی دستگاه سیاست خارجی می‌توان پیامدهای برداشتی غیرواقعی از سلسله‌مراتب قدرت ملی را شناسایی و دسته‌بندی کرد. به بیان روشن‌تر با شناسایی این محورها و عناصر می‌توان روشن کرد که هر گونه اشتباه در محاسبه قدرت ملی چگونه امکان و احتمال کامیابی دولت در تأمین منافع ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

متولیان و گردانندگان دستگاه سیاست خارجی هر کشور همواره استراتژی‌ها و برنامه‌های فراوانی را تدوین می‌کنند. تصمیم‌های اتخاذ شده در چارچوب استراتژی‌ها و برنامه‌های تدوین شده نیز بسیار زیاد است. ولی از دیدگاهی کلی می‌توان گفت که اکثریت قریب به اتفاق استراتژی‌ها و برنامه‌ریزی‌ها، و تصمیم‌های مبتنی بر آنها حول سه محور شکل می‌گیرند: تعیین، تعریف و تنظیم منافع؛ حفظ و افزایش قدرت؛ کاربست و بهره‌برداری از قدرت (منابع و امکانات). به بیان روشن‌تر مهمترین دغدغه‌های هر سیاستمدار یا مسؤول سیاست خارجی کشور با این سه پرسش پیوند می‌یابد که کشور متبوع او چه منفعی دارد؟ چگونه قدرت و جایگاه خود را باید حفظ کند؟ و از این قدرت و جایگاه چگونه در راستای تأمین منافع ملی بهره‌برداری کند (باربر، ۱۳۷۴: ۳۲۳).

الف) شاید بتوان گفت مهم‌ترین کار ویژه سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و استراتژیست‌های هر کشور در زمینه سیاست خارجی تعیین و تعریف و تنظیم منافع ملی است. آنان باید منفعت ملی را تعریف و مصادیق آن را در حوزه‌های مختلف شناسایی و تعیین کنند. گرچه تعریف منفعت ملی و شناسایی مصادیق آن در کشورهای مختلف کم و بیش متفاوت است و نقش افراد، گروه‌ها و نیروهای اجتماعی و دیگر متغیرهای دخیل از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند، نفس تعریف منافع ملی و تعیین مصادیق آن کاری است که هیچ دستگاه سیاست خارجی آن را فرو نمی‌گذارد.

برخی مصادیق منافع ملی تقریباً ثابت و مشخص به شمار می‌آیند و چندان تابع علایق و منافع افراد، گروه‌ها و دیگر نیروهای اجتماعی مؤثر در تعریف منفعت ملی نیستند. مثلاً تمامیت ارضی، امنیت، حاکمیت و استقلال از جمله منافع ملی هستند که کشورها هیچ‌گونه تردید و تعرضی نسبت به آنها را برنمی‌تابند و نیک می‌دانند که هرگونه کوتاهی در تأمین آن منافع بسیار مصیبت‌بار خواهد بود (Reynold, 1994: 49). این منابع ثابت و اساسی نه تنها تابع علایق سیاسی، ساخت اجتماعی و شرایط بین‌المللی نیستند، با میزان قدرت ملی هم همبستگی چندانی ندارند. هر کشور با هر میزان قدرت ملی باید منافع نامبرده را تأمین کند، هر چند شیوه‌ها و ابزارهای انجام این مهم به منابع و امکانات بستگی دارد و پیامدهای اشتباه در اندازه‌گیری قدرت ملی از این لحاظ مهم است.

افزون‌بر این منافع ثابت و بسیار حیاتی، دولت‌ها منافع دیگری را تعیین و تعریف می‌کنند که پرشمارتر هستند. تنوع این دسته از منافع هم بیشتر است و به حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مربوط می‌شود. گستره منافع نیز متفاوت است و بر پایه علایق، شرایط و قدرت کشورها تغییر می‌کند. مثلاً شاید یک کشور اروپایی به تحولات سیاسی در آسیای جنوب شرقی چندان حساس نباشد ولی کشور اروپایی دیگر کوچکترین تحول در آن

منطقه را با منافع ملی خود مرتبط بداند. شمار، تنوع و گستره منافع مورد بحث بر پایه قدرت ملی (منابع، امکانات و قابلیت‌ها) هر کشور تغییر می‌کند (باربر، ۱۳۷۴: ۱۵۶).

پس دسته دوم منافع ملی نه تنها پرشمارتر و متنوع‌تر هستند، ثبات کمتری هم دارند. متولیان و مسؤولان امر، با توجه به شرایط متغیر جهانی، همواره منافع ملی را بازتعریف می‌کنند. حتی اگر شمار و نوع منافع ملی هم تغییر نکرده باشد دست کم اولویت‌بندی آنها تغییر می‌کند (قوم، ۱۳۷۳: ۱۰۹). یکی از معیارهای ارزیابی سیاست خارجی میزان موفقیت در اولویت‌بندی پایدار منافع ملی بر پایه تغییر شرایط و بستر تصمیم‌گیری است. تردیدی نیست که شاید احتمال تأمین منفعتی، با به تعویق انداختن آن افزایش یابد و تأمین منفعتی دیگر با گذشت زمان دشوارتر شود.

گرچه عوامل و متغیرهای مختلفی مانند شخصیت‌ها در تعیین، تعریف و اولویت‌بندی منافع ملی موثر هستند، منابع، امکانات و قابلیت‌های هر کشور نیز سهم به‌سزایی دارند. (Herman, 1978, 68) به عبارتی انطباق و تناسب تعیین هدف با توانایی تحصیل آن، از مهمترین اصول سیاست‌گذاری خارجی به شمار می‌آید و کشورها باید مطابق با جایگاهی که در سلسله مراتب قدرت ملی دارند همواره منافع ملی خود را تعریف و تنظیم کنند (عامری، ۲۹۹: ۱۳۷۴). بنابراین یکی از اساسی‌ترین پیش‌نیازهای تعیین و تنظیم منافع سنجش و اندازه‌گیری دقیق قدرت خود و دیگران است و اگر این مهم به درستی انجام نشود پیامدهای زیان‌بار و حتی جبران‌ناپذیر خواهد داشت (Padelford and Lincoln, 1962:216).

ب) دومین محور اصلی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری خارجی حفظ و افزایش قدرت است. حتی کوچک‌ترین و محدودترین منافع ملی هم بدون توانایی لازم تأمین و تحصیل نخواهد شد. در روابط بین‌الملل توانایی تحصیل هدف چیزی است که قدرت نامیده می‌شود

و در برخی مکاتب چنان بر اهمیت قدرت تاکید می‌شود که سیاست را صرفاً تلاشی برای کسب قدرت تعریف می‌کنند و لاغیر (عامری، ۱۳۷۴: ۲۹۹-۳۰۲). بنابراین سیاستمداران در کنار تعیین، تعریف و اولویت بندی منافع و اهداف، برای تأمین، حفظ و افزایش قدرت نیز برنامه‌ریزی می‌کنند.

البته تلاش و برنامه‌ریزی برای کسب، حفظ و افزایش قدرت در سطح یا مقطع معینی متوقف نمی‌شود، بلکه ماهیت نظام بین‌الملل نوعی تلاش و برنامه‌ریزی پایدار در این راستا را ایجاد می‌کند. افزون بر نبود یک نهاد مقتدر و مشروع فراملی، نسبی بودن و متغیر بودن قدرت باعث می‌شود تا سنجش مطلق قدرت ملی کشور یا کشورهای معین امکان‌پذیر نباشد. بنابراین هر کشور با این فرض که کشور(های) رقیب برای افزایش قدرت خود تلاش می‌کند، اقدام برای ایجاد تعادل و موازنه قوا را گریز ناپذیر دانسته، در یک مسابقه پایان ناپذیر افزایش قدرت ملی وارد می‌شود (کاظمی، ۲۰۸-۹: ۱۳۷۲؛ Beckman, 1984: 12-13).

بنابراین دولت‌ها همواره می‌کوشند با افزایش قدرت خود و جلوگیری از افزایش قدرت دیگران، جایگاه خود را در سلسله‌مراتب قدرت ملی بهبود بخشند، یا دست کم حفظ کنند. این کوشش به شرطی با موفقیت همراه خواهد بود که کشور معین از جایگاه خود و دیگران در سلسله‌مراتب مورد نظر به خوبی آگاه باشد و این آگاهی هم به واسطه اندازه‌گیری دقیق‌تر قدرت امکان‌پذیر است. کشورها تا تصویری روشن از منابع، امکانات و قابلیت‌های خود و دیگران نداشته باشند، نمی‌توانند تعیین کنند که قدرت خود را به چه میزان افزایش دهند.

نه فقط میزان، بلکه امکان و شیوه افزایش قدرت خود و جلوگیری از افزایش قدرت دیگران نیز منوط به ترسیم تصویری گویا از منابع و امکانات بالقوه، ماهیت قدرت و چشم‌انداز تحول در ماهیت قدرت است. مثلاً اگر کشوری معین اطلاعات محوری قدرت در

دوره معاصر را به خوبی درک نکنند و یا نتواند حوزه‌های پیشگام بخش‌های مختلف اقتصادی در آینده نزدیک را پیش‌بینی کند، درافزایش قدرت خود چندان موفق نخواهد بود. ناتوانی از درک تغییر ماهیت جنگ و تصور یک جنگ مجازی هم امکان و احتمال برنامه‌ریزی موفق برای افزایش و حفظ قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نکات و موارد بیان شده جملگی حکایت از این دارند که یکی از مسائل محوری در تدوین برنامه‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی به حفظ و افزایش قدرت معطوف است. برای تدوین این گونه برنامه‌ها و استراتژی‌ها هم باید از داده‌ها و اطلاعات مختلف درباره میزان قدرت کشورها استفاده کرد. به همین دلیل اگر داده‌ها و اطلاعات نامبرده و محاسبات مبتنی بر آنها درست و معتبر نباشد، برنامه‌ریزی برای افزایش قدرت نیز راه به جایی نمی‌برد و امکان موفقیت کشورها در این زمینه کاهش می‌یابد.

ج) البته صرف حفظ و یا افزایش قدرت برای تأمین منافع ملی کافی نیست و کشور قدرتمندتر همیشه کشور پیروز میدان نخواهد بود. کشورها نه تنها باید برای کسب و افزایش منابع و امکانات تلاش کنند، در تخصیص و کاربرد منابع و امکانات هم باید دقت و مهارت لازم را داشته باشند. سومین محور برنامه‌ریزی و تدوین استراتژی در سیاست خارجی که تخصیص و بهره‌برداری از قدرت می‌توان نامید به این حوزه مربوط می‌شود. در این قسمت از بحث اشاره خواهیم کرد که تشخیص تناسب منابع و امکانات با شرایط معین اعمال قدرت چه اهمیتی دارد و جایگاه سنجش قدرت در این حوزه چیست.

بی‌تردید اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده قدرت ملی گوناگون هستند و دولت منابع، امکانات و قابلیت‌های متعددی دارد که بیشتر به تفصیل در این باره سخن گفتیم. گرچه همه این منابع، امکانات و توانایی‌ها جزو قدرت ملی یک کشور به شمار می‌آیند و برای تأمین منافع ملی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند، کارایی و تأثیر آنها از موردی به مورد دیگر و از

شرایطی به شرایط دیگر تغییر می‌کند. از این لحاظ در واقع ماهیت منافع و اهداف در تعیین یک یا چند گزینه از بین گزینه‌های ممکن مؤثر است (Reynolds, 1994: 192).

این تناسب به ویژه در تعیین استراتژی اهمیت می‌یابد. نظریه پردازان و صاحب‌نظران بر این باور هستند که یکی از پیش‌نیازهای بازی موفق در عرصه بین‌الملل تشخیص استراتژی مناسب از بین استراتژی‌های سیاسی - دیپلماتیک، فرهنگی - ایدئولوژیک، اقتصادی و نظامی است. بنابراین دولتی که از نظر نظامی ضعیف است نباید در مدیریت روابط و رفتار خارجی خود به ابزارها و منابع نظامی اتکا کند و دولتی که اقتصاد قوی و انعطاف‌پذیری دارد (مانند ژاپن) تا حد امکان باید از توسل به ابزارهای غیراقتصادی بپرهیزد (خوشوقت، ۱۵۸-۱۳۷۵:۱۶۰).

با آن که متغیرهای مختلفی در تشخیص و تعیین ابزارها و استراتژی‌های مناسب دخیل هستند، ترکیب عناصر و منابع تشکیل دهنده قدرت ملی را باید مهمترین متغیر به شمار آورد. هر اندازه تصور و برداشت روشن‌تری از این گونه عناصر و منابع وجود داشته باشد، این وجه از برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری به خوبی و با موفقیت انجام خواهد شد. برعکس اگر سنجش و اندازه‌گیری قدرت ملی واقع‌بینانه نباشد، تناسب میان اهداف و ابزارها بر هم می‌خورد و میزان موفقیت دولت‌ها در رسیدن به اهداف معین و تأمین منابع ملی کاهش می‌یابد. پس در این حوزه هم، مانند دو حوزه یا محور بیان شده پیشین، نوع برداشت و تصور از کیفیت و کمیت قدرت ملی کشورها نقشی بسیار تعیین‌کننده دارد و ناگفته پیداست که پیامدهای حتی کوچکترین خطا بسیار گسترده و پایدار خواهد بود.

البته نقش و تأثیر چشمگیر اطلاعات و داده‌های مربوط به میزان قدرت ملی در حوزه‌های محوری برنامه‌ریزی و تدوین استراتژی (تعیین، تعریف و تنظیم منافع ملی، حفظ و افزایش قدرت ملی، و تخصیص منابع و امکانات) در مورد هر نوع سیاست خارجی مصداق

می‌یابد. اگر سیاست خارجی را به سه نوع که به دگرگون ساختن نظام بین‌الملل، حفظ نظام بین‌الملل، یا بازسازی آن معطوف هستند، تقسیم کنیم (هالستی، ۱۳۷۳: ۲۱۱-۱۲۱) بی‌گمان هر کدام از این انواع حوزه‌های محوری نامبرده را دربرمی‌گیرند و به همین دلیل سنجش قدرت ملی و ترسیم تصویری از سلسله‌مراتب قدرت در آنها جایگاهی محوری دارد.

اهمیت و جایگاه سنجش قدرت ملی در شرایط و موقعیت‌های مختلف تصمیم‌گیری نیز چندان تغییر نمی‌یابد. در پژوهش‌های مربوط معمولاً تصمیم‌ها را بر حسب شرایط و موفقیت‌ها به سه دسته تقسیم می‌کنند: تصمیمات برنامه‌ریزی شده، تصمیمات بحرانی و تصمیمات تاکتیکی (نظریه‌ها، ۱۳۷۵: ۶۹۳). هرچند داده‌ها و اطلاعات پردازش و تفسیر شده مربوط به قدرت ملی کشورها در تصمیمات برنامه‌ریزی شده موثرتر هستند، دو دسته دیگر تصمیم‌ها هم معمولاً بر پایه محاسبه منابع و امکانات اخذ می‌شوند. حتی در مراحل مختلف برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری هم تصور برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران از قدرت ملی خود و دیگران بسیار تعیین‌کننده است.

پس در حوزه‌های محوری برنامه‌ریزی و تدوین استراتژی، انواع سیاست خارجی، انواع تصمیم‌گیری و حتی مراحل مختلف برنامه‌ریزی، نقش و تأثیر تصور و برداشت از قدرت ملی خود و دیگران بسیار تعیین‌کننده است. بنابراین هر نوع خطا و برداشت غیرواقعی پيامدهایی گسترده و حتی پایدار خواهد داشت، به این صورت که اندازه‌گیری و سنجش نادرست قدرت ملی به برنامه‌ریزی‌ها و استراتژی‌های نامناسب و نادرست در حوزه‌های مختلف، به ویژه سه حوزه نامبرده می‌انجامد و برنامه‌ریزی نادرست هم باعث می‌شود تا قدرت (منابع، امکانات و ابزارها) و هدف (منافع ملی تعیین، تعریف و اولویت‌بندی شده) یک کشور هماهنگی و انطباق و تناسب لازم را نداشته باشد. پیامد ناهماهنگی و عدم انطباق هم ناکامی و شکست در سیاست خارجی است.

پژوهش‌گران و نظریه‌پردازان مختلف درباره این پیامد و مصادیق شکست در سیاست خارجی نکات بسیاری بیان کرده‌اند. برخی پژوهشگران سوء برداشت و محاسبه نادرست قدرت ملی را مهمترین عامل ایجاد تنش و بحران در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل دانسته، ادعا می‌کنند که این‌گونه خطاها حتی شاید به جنگ بینجامد (Viotti and Kauppi, 1999: 208). داده‌های تاریخی هم بر پیامدهای مصیبت بار اشتباه در محاسبه قدرت صحه می‌گذارند. مثلاً از دیدگاه مورگنتا سنجش واقع‌بینانه قدرت آلمان و فرانسه در آستانه جنگ جهانی دوم و سنجش قدرت نظامی دو کشور می‌توانست از بروز اشتباهات بزرگ جلوگیری کند (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۷۱). جنگ ایران - عراق و جنگ خلیج فارس را نیز تا حدود زیادی می‌توان نتیجه برداشت‌های غیرواقعی از توانایی‌ها و امکانات دانست (Goldstein, 1994: 53-4).

از منظری دیگر هم می‌توان به پیامدهای ناهماهنگی و عدم انطباق میان قدرت و هدف نگاه کرد:

شکست در دستیابی به خواسته‌های اعمال شده می‌تواند هم از لحاظ پرستیژی و هم از لحاظ صرف منابع اقتصادی و نظامی که می‌توان آنها را برای دستیابی به مقاصد و الایتر به کار گرفت، خسارت بار باشد. بعلاوه شکست به معنای از دست دادن توانایی سیاسی نیز می‌باشد. از هر شکست نتایج نامطلوبی چون کاهش روحیه و از دست دادن اعتماد به نفس و اراده ناشی می‌شود. حتی اگر سیاستمداری از خواسته‌های اعمال شده عدول نماید، هنوز هم احتمال خطر کاهش پرستیژ و اعتبار وجود دارد (باربر، ۱۳۷۴: ۲۶۸-۹).

یکی دیگر از پیامدهای سوء برداشت و محاسبه نادرست قدرت ناکامی در استفاده از فرصت‌ها است. کشوری که برنامه‌ریزی و استراتژی خود را بر سنجش دقیق قابلیت و توان خود و دیگران استوار نسازد، در بهره‌برداری از فرصت‌ها نیز ناکام خواهد بود. به بیان دیگر

اندازه‌گیری قدرت ملی به معنای آگاهی از فرصت‌ها و محدودیت‌های محیط داخلی و خارجی سیاست خارجی است، و ناتوانی در کسب این آگاهی قطعاً زیانبار خواهد بود: «کشورهایی که اشتباهات فاحشی مرتکب شده‌اند و بعضاً سرنوشت ملت خود را در مسیری منفی و ناکارآمد قرار داده‌اند، آنهایی بوده‌اند که رهبرانشان نتوانسته‌اند فرصت‌ها و محدودیت‌های خارجی و داخلی را تعادل بخشند» (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۹).

کوتاه سخن این که یکی از شرایط لازم سیاست خارجی موفق تصمیم و اقدام بر مبنای برنامه‌ریزی و تدوین استراتژی‌های مناسب و درست است و انجام این مهم بدون اطلاعات دقیق و معتبر به ویژه در مورد قدرت خود و دیگران امکان‌پذیر نیست. اگر داده‌ها، اطلاعات و برداشت کشورها از سلسله‌مراتب قدرت دقیق و معتبر نباشد، تدوین برنامه و استراتژی نیز به درستی صورت نمی‌گیرد. پیامد چنین سوء مدیریتی هم چیزی جز بحران و حتی جنگ، اتلاف منابع، کاهش اعتبار، پرستیژ، روحیه و مشروعیت، ناکامی در بهره‌برداری از فرصت‌ها و خلاصه دور باطلی از شکست، بحران و افول نخواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- باربر جیمز - مایکل اسمیت (۱۳۷۴)، ماهیت سیاست‌گذاری خارجی، ترجمه حسین سیف‌زاده، تهران: قومس، چاپ دوم.
- خوشوقت محمدحسین (۱۳۷۵)، تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سریع‌القلم محمود (۱۳۷۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- عامری هوشنگ (۱۳۷۴)، اصول روابط بین‌الملل، تهران، آگاه، چاپ دوم.
- فرانکل جوزف (۱۳۷۳)، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، ترجمه عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، چاپ سوم.
- فوام عبدالعلی (۱۳۷۳)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت، چاپ سوم.
- کاظمی علی اصغر (۱۳۷۲)، روابط بین‌الملل در تئوری و عمل، تهران: قومس.
- مورگنتا هانس. جی. (۱۳۷۴)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- نظریه‌های روابط بین‌الملل (۱۳۷۵)، ترجمه و تدوین وحید بزرگی، جلد ۲، تهران: ماجد، چاپ اول.
- هالستی کی جی (۱۳۷۳)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه: مستقیم و طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- Beckman P. R. (1984) *World Politics in the Twentieth Century*, New Jersey: Prentice Hall.
- Cottam Marthal (1986) *Foreign policy Decision Making*, Boulaer: Westview Press.
- de River J. H (1986) *The Psychological Dimention of Foreign Policy*, Ohio: Charles Merril.
- Goldstein J. S (1994) *International Relations*, New York: Harper Collins.
- Henderson C. W (1998) *International Relations*, Mc Grew- Hill.
- Herman M. G (1978) *Effects of Personal Characteristics of Political Leaders on Foreign Policy in*

- Why Nations Act*, Ed. by C. F. Herman, M. A. East and S. Salmore, California and London.
- Hocking B. and M. Smith (1995) *World Politics*, London: Harvester.
- Jensen Lloyd (1982) *Explaining Foreign Policy*, New Jersey: Prentice-Hall.
- Jervis Robert (1976) *Perception and Misperception in International Politics*, New Jersey: Princeton U.P.
- Knorr Klaus (1975) *The Power of Nations*, New York: Basic Books.
- Mingst K. (1999) *Essentials of International Relations*, New York: Norton Company.
- Oxford Advanced Learners Dictionary* (1998).
- Padelford N. J and G. A. Lincoln, (1962) *The Dynamics of International Politics*, New York: Macmillan.
- Reynolds P. A. (1994), *An Introduction to International Relations*, London: Longman.
- Rourke J. T. (1993) *International Politics on the World Stage*, Connecticut: The Dushkin Publishing Group.
- Russett Bruce and Harvery Starr (1992) *World Politics*, Fourth Edition. N. Y. W. H. Freeman and Company.
- Stoessinger J. (1991), "The Anatomy of the Nation State and the Nature of Power" in *Perspectives on World Politics* Ed. by: R. Little and M. Smith, London: Routledge.
- Tellis Ashly (2000) *Measuring National Power in Post Industrial Age*, Rand.
- Viotti Paul R. and Mark V. Kauppi (1999) *International Relations Theory*, Allyn and Bacon.
- Vasquez J. A. (1998) *The Power of Power Politics*, Cambridge: Garbrilge V. P.
- Wendt A. (1995) "Constructing International Politics" *International Security*, 20 (1).
- Wrong Dennis H (1993) "Problems in Defining Power" in Marvin E. Olsen and Martin N. Marger (Ed.) *Power in Modern Societies*, Boulder: Westview Press.